



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

کتابخانه‌های بیت

دکتر سوم
به کوشش مجید نقاشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدایح رضوی: کوچه های اجابت دفتر سوم

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	مدایح رضوی : کوچه های اجابت دفتر سوم
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۷	اشاره
۱۸	مقدمه - تنها شاعران تو ایستاده میمیرند
۲۱	غریب آشنا - نسترن قدرتی
۲۳	حضور سبز - نسترن قدرتی
۲۶	نبودن و بودن - سعید قربانیان
۲۷	تسبیح باران - علی رضا قزوه
۲۸	سقاخانه - نیره کاشی
۲۹	آشنای راه
۳۰	سماع ذوق کبوتر - سعید کرامتی تولایی
۳۳	خطی به رنگ معجزه - سعید کرامتی تولایی
۳۶	حریم قدس - وجیهه کلیدری
۳۷	دامان لطف - هاشم کردیاز کودکی به حضرتتان خو گرفته ایم
۳۸	غزل نوش - محمدرضا کوزه گر کالجی
۳۹	بارگاه قدس - محمدزمان گلدسته
۴۲	ماه هشتم - محمدزمان گلدسته
۵۰	رواق زرنگار - پدا... گودرزی
۵۱	حرم پر از هیجان شد - محمدابراهیم لگزبان
۵۴	مهمان خراسان - محمدابراهیم لگزبان
۵۵	پیک اجابت - مریم مایلی زرین

- ۵۶ معبری روشن - حمید مشیر
- ۵۷ آیات خورشیدی - مصطفی محدثی خراسانی
- ۵۸ مسافر - نرگس محمدنژاد
- ۵۹ یا ضامن آهو - مظاهر مصفا
- ۶۶ یا ضامن آهو - سهیل محمودی
- ۷۳ فرصت زمزمه - پریسا مقصودی
- ۷۶ بی پناهی انسان - مرتضی مصلح
- ۷۷ هشتمین بهار - حیدر منصوری
- ۷۸ شهید شهود - کبری موسوی
- ۸۰ کوچه های غربیی - هادی منوری
- ۸۱ عاشقان را کو پناهی غیر توس - علی موسوی گرمارودی
- ۸۵ جلوه گاه شمس الشموس - سید حسین موید
- ۸۶ چشمه لبخند - سید حسین مؤید
- ۸۷ یک دریاچه فانوس - علی مهدی زاده
- ۸۸ چشم های سترون - مریم مهرآذر
- ۸۹ قطعه ای از باغ بهشت - عصمت میرزایی
- ۹۱ پنجره فولاد - میرهاشم میری
- ۹۲ ابرهای اجابت - پروانه نجاتی
- ۹۳ ذکر رضا (علیه السلام) - حمیده نجاریان
- ۹۴ دیشب اناری گریه می کرد - جواد نسیمی
- ۹۶ لب و پنجره - مجتبی نظام آبادی
- ۹۷ شهاب ها - مجتبی نظام آبادی
- ۹۸ نماز کبوتر - مجتبی نظام آبادی
- ۹۹ دست دعا - مجتبی نظام آبادی
- ۱۰۰ تبسم کبوترها - مجتبی نظام آبادی
- ۱۰۱ پرستوی حرم - مجتبی نظام آبادی

- ۱۰۲ - شهادت - مجتبی نظام آبادی
- ۱۰۳ - این پرنده... - الهام نیریان
- ۱۰۴ - آرامش حضور - بهروز یاسمی
- ۱۰۵ - رواق سحر - حسن یعقوبی
- ۱۰۶ - آقا! دعا کن - شهریار یکی زاده
- ۱۰۷ - درباره مرکز

مدایح رضوی : کوچه های اجابت دفتر سوم

مشخصات کتاب

سرشناسه: نظافت، مجید، 1341 - ، گردآورنده.

عنوان و نام پدیدآور: مدایح رضوی/به کوشش مجید نظافت، علیرضا فزوه، ضیاء الدین شفیعی ؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: تهران: آستان قدس رضوی، 1385.

مشخصات ظاهری: 87 ص

شابک:: (ج.1): 964-90995-4-9 ؛ ج.2، چاپ اول: 964-90995-4-9 ؛ (ج.3): 964-90995-6-5

یادداشت: فیپا

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1385).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153 - 203 ق.-- شعر.

موضوع: شعر مذهبی -- قرن 14 -- مجموعه ها.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14 -- مجموعه ها.

شناسه افزوده: فزوه، علیرضا، گردآورنده.

شناسه افزوده: شفیعی، ضیاء الدین، 1344 - ، گردآورنده.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی.

رده بندی کنگره: PIR4072/ع85 ن6

رده بندی دیویی: 8فا1/6208351

شماره کتابشناسی ملی: م85-41765

کوچه های اجابت

دفتر سوم

به کوشش: مجید نظافت

ص: 3

اشاره

مقدمه

قدرتی، نسترن / غریب آشنا

قدرتی، نسترن / حضور سبز

قربانیان، سعید / نبودن و بودن

قزوه، علیرضا / تسبیح باران

کاشی، نیره / سقاخانه

کرامتی، جمیله / آشنای راه

کرامتی تولایی، سعید / سماع ذوق کبوتر

کرامتی تولایی، سعید / خطی به رنگ معجزه

کلیدری، وجیهه / حریم قدس

کردی، هاشم / دامان لطف

کوزه گر کالجی، محمدرضا / غزل نوش

گلدسته، محمدزمان / بارگاه قدس

گلدسته، محمدزمان / ماه هشتمگودرزی، یدالله / رواق زرنگار

لگزیان، محمدابراهیم / حرم پر از هیجان شد

لگزیان، محمدابراهیم / مهمان خراسان

مایلی زرین، مریم / پیک اجابت

مشیر، حمید / معبری روشن

محدثی خراسانی، مصطفی / آیات خورشیدی

محمدنژاد، نرگس / مسافر

محمودی، سهیل / یا ضامن آهو

مظاهر، مصفا / یا ضامن آهو

مقصودی، پرپسا / فرصت زمزمه

مصلح، مرتضی / بی پناهی انسان

منصوری، حیدر / هشتمین بهار

ص: 5

موسوی، کبری / شهید شهود

منوری، هادی / کوچه های غریبی

موسوی گرمارودی، علی / عاشقان را کو پناهی غیر توس

مؤید، سید حسین / جلوه گاه شمس الشموس

مؤید، سید حسین / چشمه لبخند

مهدی زاده، علی / یک دریاچه فانوس

مهرآذر، مریم / چشم های سترون

میرزایی، عصمت / قطعه ای از باغ بهشت

میری، میرهاشم / پنجره فولاد

نجاتی، پروانه / ابرهای اجابتجاریان، حمیده / ذکر رضا رضا(علیه السلام)

نسیمی، جواد / دیشب اناری گریه می کرد

نظام آبادی، مجتبی / لب و پنجره

نظام آبادی، مجتبی / شهاب ها

نظام آبادی، مجتبی / نماز کبوتر

نظام آبادی، مجتبی / دست دعا

نظام آبادی، مجتبی / تبسم کبوترها

نظام آبادی، مجتبی / پرستوی حرم

نظام آبادی، مجتبی / شهادت

نیریان، الهام / این پرنده

یاسمی، بهروز / آرامش حضور

یعقوبی، حسن / رواق سحر

یکی زاده، شهریار / آقا! دعا کن

ص: 6

شعر شیعه سرشار از شور و شعور است، شعری که تار و پود آن شرح شوریدگی های لبریز از شهودی الهی و دینی است. در واژه واژه ی آن می توان دلدادگی های فراتر از دایره عقل مآل اندیش و حسابگر را دید و در همان حال خردورزی و عقلانیتی بارور از ناب ترین چشمه های وحی و سنت را یافت.

این شعر روزی از حنجره سرخ فرزدق در کنار کعبه می تراود. روزی در کام ابوالاسود دثلی گل می کند و گاهی بر زبان حسان بن ثابت جریان می یابد و مهر تأیید پیامبر آفتاب را دریافت می کند:

«لا تزال مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک»

«همواره در پناه روح القدس باشی که با زبان خود یاری ما کردی»

این شعر زمانی در زبان کمیت می شکفتد، گاهی در گلوی سید حمیری و روزی در کام دعبل با چکامه بلند «تأیید» خود و سپس در حنجره شاعران پارسی گوی و عربی گوی گل می کند و عطر آسمانی عشق به خاندان نبوت را در سرزمین های اسلامی می پراکند. اما به راستی کدامین قلم را یارای آن است که این اقیانوس عاشقی را در ظرف واژگون بگنجانند و کدامین دست می تواند خامه به تقدیر و سپاس از ستاینندگان آفتاب بچرخاند؟ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی با درک این ضرورت که فرهنگ، بدون آمیختن با هنر نهادینه نمی شود و نیز با توجه به این واقعیت که نسل امروز ما به اندازه پیشینیان و شاید بیشتر از آنان به شعر توجه و عنایت دارد بر آن شد، از شاعران اهل بیت (علیهم السلام) درخواست کنند برای خاندان نبوت (علیهم السلام) آثاری تازه و نویافته و خوشبختانه این خواهش با اقبال آن بزرگواران مواجه گردید. ما ضمن سپاس از این استادان فرهیخته مجموعه اشعار ایشان را به خوانندگان محترم و زائران و عاشقان ارجمند حضرت شمس الشموس (علیه السلام) تقدیم می کنیم.

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

مقدمه - تنها شاعران تو ایستاده میمیرند

شاعران را با حریم تو الفتی است که پیامبران خدا می دانند. ای قبله ای که به سمت توس آمده ای تا پادشاهان زمین را به درگاه عشق آورده باشی.

آمده بودی که بادها را فرمان دهی و آب های روان را از سمت سناباد به آسمان ببری، که هیچ آبشاری به سمت آسمان نرفته بود.

نه در کلمات موزون می گنجی و نه در واژه هایی که متراکم شده باشد.

توانتهای همه ی حروف بودی و شاعران به تواضع ایستاده اند تا دست هاشان را پر کنی از نور و آینه و عشق. و اگر نباشد نگاه تو، هیچ نوری به سمت مهربانی نخواهد رفت.

حالا ایستاده ایم با شمع هایی در دست و کلاهی که به احترام تو از سر برداشته ایم.

در پایکوب پنجه و پولاد، دست هایی به رقص آمده اند تا کلمات را در پولاد هجاهای آفرینش آبدیده کنند. شاعران آمده اند تا چشم های خویش را در سقاخانه بشویند که جز تماشای تو، گناه بزرگی است.

این همه شاعر آمده اند با دیوان های شسته که مبادا کلمه ای کوچک تر از نام تو را با خویش آورده باشند.

شاعران ایستاده اند با نگاهی که آفتاب را می سوزاند و لب هایی که از عطش کلمه ترک خورده است. نه به اندازه ی خویش که در حد همه ی خوبی های جهان آمده اند که در تو کلمه ها را تطهیر کرده باشند.

آمده اند به تماشای قصیده ای که تو باشی و تکلیف شب اول را با نگاه تو به پایان ببرند. این شاعران را پیامبری است از جنس محمد 2 که نور صدایش تمام بت های مکه را شکست و صدای آمدنش کاخ پادشاهان باستانی را به لرزه در آورد. این شاعران را پیامبری است که با تو نسبتی از جنس مدینه دارد که خون رگ های اقیانوس را در آسمان توس کشیده ای و اگر نیامده بودی، خراسان از تشنگی شهید شده بود. شاعران حریم تو هر لحظه کیوتر می شوند تا گلدسته های تو را طواف کنند

و بر گنبد آسمانی ات تکیه بزنند و عشق را بهانه ی پریدن کرده باشند.

اینها گاهی به سقف رواق های تو چلچراغ می شوند که نور، تنها هدیه ای است که آدم را روشن می کند. شاعران از جنس کلمه اند و گاهی زیارتنامه می شوند و از لب های زائرانت به آسمان می روند.

شاعر، اشک هم می شود و روزی هزار مرتبه سرازیر می گردد. و به راستی که اگر عطش زمین نبود، این همه زلالی، تمام جهان را سیراب کرده بود. گریه چقدر متراکم است وقتی پای ضریح تو متولد شده باشد و اشک چقدر زلال است وقتی پای پنجره ی پولاد ریخته شود.

شاعران گاهی سنگ می شوند، مرمز سفید. گاهی کاشی فیروزه ای، گاهی کتیبه ای که با خط نستعلیق ایستاده اند و فقط برای تو زیبا شده اند.

شاعران گاهی اندوه می شوند و در سینه ی زائرانت جا خوش می کنند و چه خانه ی بزرگی است آن جا که تو باشی و چه اندوه شگرفی است وقتی به غربت نگاهت آمیخته باشد که سلطانی و غربت چقدر با هم خوب کنار آمده اند.

شاعران گاهی مستجاب می شوند پشت پنجره ی پولاد، با طنابی از جنس اشک که دخیل نگاه تواند.

تو دردها را خوب می شناسی و می دانی که عشق را چگونه می فروشند و درد اگر نبود آدم ها با چه بهانه ای زندگی کنند!؟

شاعران گاهی ستونی می شوند که سقف بلندی را به کف دست بگیرند. اینها یاد گرفته اند که ایستادن، اولین رکن نماز است و تنها شاعران تو ایستاده می میرند.

شاعران گاهی دیوار می شوند که زائرانت تکیه کنند و خستگی جاده های طولانی را به رسیدن بنشینند و تو چه تکیه گاه بزرگی هستی که کوه ها به تو تکیه زده اند.

شاعران خاک می شوند متراکم تر از همه ی هستی و مهر می خورند تا از آن تو باشند و مهر می شوند تا نماز مسافران را به آسمان ببرند.

شاعران با نگاه تو آغاز می شوند که کلمه ای بدون اجازه ی شما جان نخواهد یافت و هیچ کلمه ای جز برای شما معنا نخواهد داشت.

شاعران گاهی لولایی می شوند که در پاشنه ی درهای طلایی می چرخند و در را برای

امامانی باز می کنند که برای زیارت تو آمده اند.

راستی از مدینه چه خبر؟!

آیا هنوز آفتاب بر بقیع، عمود ایستاده است؟! و هیچ سقفی برای امامان ما وجود ندارد؟! من از مدینه تا مرو را پیاده آمده ام؟! و اگر کربلا نبود در هیچ جای زمین، توقف جایز نبود. شاعران را به کلمات شهید قسم می دهم که عشق را آنچنان معنی کنند که سنگ ها عاشق شوند و کبوتران دیوانه وار آسمان را خط خطی کنند و هیچ بهانه ای برای زمینی شدن نمانده باشد.

شاعران کلمه اند و کلمه ها شاعر. شاعران کبوترند و کبوتران شاعر - شاعران اشک می شوند و اشک ها شاعر - شاعر سنگ می شود و سنگ ها شاعر.

من سنگ ترین شاعری که رواق چشمان تو را فرش کرده ام و تنها دلخوشی ام این است کف پای زایرانت را ببوسم. که شاعر با بوسه ای زنده می شود و با بوسه ای می میرد.

دکتر هادی منوری

ص: 10

غریب آشنا - نسترن قدرتی

تو یادگار هفتمین سپیده ای

شکوه ماندنی ترین قصیده ای

اشارتی زیبکران روشنی

که از دیار بی نشان رسیده ای

ستاره ی حریم سبز فاطمه (علیها السلام)

ز بی نهایت خدا دمیده ای

گل نجیب باغ آفرینشی

که در دلم بهار، آفریده ای

زمهربانی ات، زدل ستانی ات

چه نقش ها به لوح دل کشیده ای

میان لاله های سرخ آشنا

غریب آشنا! تو برگزیده ای

زساغر کرامت محمدی

زالال نور معرفت چشیده ای

زباغ های بی زوال سرمدی

سبد سبد گل حضور چیده ای

بهار شد دوباره باورم

ز عشق تو که روشنای دیده ای

به شام غربت سیاه این جهان

طلوع فجر هشتمین سپیده ای

حضور سبز - نسترن قدرتی

به روی دل دری سوی خدا وا می شود امشب

فضای آفرینش سبز و زیبا می شود امشب

زبام عشق آوای حضور نور می آید

همه گل‌های سبز آرزو وا می شود امشب

به باغ آفرینش دسته دسته لاله می روید

تمام آیه های عشق، معنا می شود امشب

ستاره می چکد از آسمان بر دامن صحرا

پر از فریاد شادی بزم صحرا می شود امشب

به بزم خاک از بام خدا آینه می تابد

به بزم آسمان ها شور و غوغا می شود امشب

درخت آرزو گل می کند در اوج بیداری

چه جشنی در حریم عشق برپا می شود امشب

گل لبخند می روید به روی چهره ی هستی

شب شور و نشاط و شادی ما می شود امشب

بهاری می دمد از مشرق آینه ها آری!

شبان انتظار سبز، فردا می شود امشب

رضا(علیه السلام) می آید و از شور و شوق سبز دیدارش

همه دل ها پر از شوق تماشا می شود امشب

نسیم دلنوازی می نشاند آتش دل را

تمام بی قراری ها مداوا می شود امشب

قرار جان ما از خانه ی خورشید می آید

سراسر شادمانی بزم دل ها می شود امشب

صفا و مهر و زیبایی، نشاط و شور و شیدایی

نصیب دیده و دل های شیدا می شود امشب

به جانم «نسترن» گل های سرخ عشق می روید

زبانم از حضوری سبز گویا می شود امشب

ص: 13

نبودن و بودن - سعید قربانیان

دوشنبه، نم نم باران، چهارم بهمن
درخت های معطل؛ فضای پارک، و من
که فکر می کنم امروز پیرتر شده است
غروب خیس و مه آلود و خسته ی لندن
از آشنایی با شکسپیر پی بردم
به عمق مسأله ای از نبودن و بودن
نبودن تو و این ذهن های ماشینی
نبودن تو و آمار خودکشی کردن
دلَم برای ضریح تو تنگ تر شده است
برای صحن حرم زیر لب غزل خواندن
برای سادگی کودکانه ی مشهد
برای سینه زدن ها، رضا رضا گفتن
مرور می کنم آن داستان آهورا
تو را درست زمان به او امان دادن
سه شنبه سوم اسفند پای قفل ضریح
هوای برفی مشهد، فضای صحن و من

تسبیح باران - علی رضا قزوه

خراسان در خراسان نور در جان تو می چرخد

بین خورشید در مشرق به فرمان تو می چرخد

خراسان مهر دریا می شود با گام های تو

به دست ابرها تسبیح باران تو می چرخد

اگر شوق وصال نیست در آینه ها، درها

چرا آینه در آینه ایوان تو می چرخد؟

طواف عاشقان هم بر مدار چشم های توست

سماع صوفیان هم گرد عرفان تو می چرخد

به سقاخانه ات زیباست رقص کاسه های نور

در این پیمان، آن پیمان، پیمان تو می چرخد

بیابان در بیابان گرگ شد هر کوه، صیادی

چقدر آهوی زخمی در شبستان تو می چرخد

در این آدینه ی لبریز از آغاز گل، شاعر!

شروع تازه ای در بیت پایان تو می چرخد

سقاخانه - نیره کاشی

پر از اعجاز، پر از همهمه، سقاخانه

منم و زمزمه ی میهم سقاخانه

به تن پنجره فولاد گره خوردم تا

بچکد روی دلم یک نم سقاخانه

می گذارم حجر البغض دلم را پای

سبز نیلوفری پرچم سقاخانه

آدم خسته و لب تشنه تر از اسماعیل

تا بنوشانی ام از زمزم سقاخانه

منم و شیشه ی بغضی که ترک خواهد خورد

عاقبت یک شب ابری، دم سقاخانه

ص: 16

جمیله کرامتی

درگیرودار این همه شب، آسمان کجاست

مولا! اشاره کن سحر جاودان کجاست

آوای عشق می رسد از آسمان به گوش

ای آشنای راه، بگو کاروان کجاست

دستانمان به صبح مجاور نمی رسد

کوتاه مانده دست دعا، ریسمان کجاست

سرما گرفته پیکر ایمان مان، بگو

تنها بهانه های تب ناگهان کجاست

غیر از کنار پنجره ی حاجتت عزیز

دیگر - پناه خستگی زائران کجاست

ص: 17

سماع ذوق کبوتر - سعید کرامتی تولایی

وقتی که می رسم به تو، لبخند می زنی
در خود شکسته ام، تو مرا بند می زنی
هرچند چون غبار غریبی پیاده ام
چون ذره ام که دست به خورشید داده ام
وقتی که با اشاره صدا می کنی مرا
از قید هر کلام، رها می کنی مرا
چون شمع سر به جاذبه ی نور داده است
مهمان تو که تشنه ی رویی گشاده است
باز است بی تلنگر دستی به سوی من
چون آفتاب و آینه، درها به روی من
بگذار! عطر گندمی از خاک بو کنم
بالی به آب تر کند، این جا وضو کنم
یک دانه گندم از حرمت سهم شوق من
تا طوق بندگی بنشیند به طوق من
در گوشه ای ز صحن تو قلبم نشسته است
دل طوق الفتی به ضریح تو بسته است
این جا دری به خلوت عشاق بسته نیست
بالی برای سیر به آفاق، بسته نیست
این جا تو را به سیر سماوات می برند
لب های بسته را به مناجات می برند

این جا دعای غمزده پرواز می کند

هر در که بسته است، دعا باز می کند

ص: 18

بالی بزن! که وسعت این طور غرق نور
با چلچراغ اشک شود، خلوت حضور
این جا دعا به راحتی اشک چیدنی ست
نور دعا به چهره ی احساس دیدنی ست
بگذار! موی پنجره را فرق وا کنیم
خورشید را به کوچه ی دل ها صدا کنیم
عطر تو را - در آینه ی یاس کوچه ها
تا حس کنیم - در نفس خود رها کنیم
بشتاب! ماه از گل نقره لبالب است
دستی بلند کن به دعا، آخر شب است
فرصت کم است و حرف دلم ناتمام ماند
یعنی سلام در گرو والسلام ماند

ص: 19

خطی به رنگ معجزه - سعید کرامتی تولایی

کبریت شیشه می کشد و بعد ناگهان
قد می کشد شکسته ی مردی کنار آن
در خود مجاله است، دو زانو؛ گره زده است
دست دل گرفته ی خود را به شمعدان
ساعت به وقت گریه ی او، جمعه، نیمه شب
رأس اجابت است و... باران بی امان
حاجت، سکوت، نذر، نیازی که می خزد
در جاری همیشه آن پلک نیمه جان
هق هق امان نمی دهدش... می شود خراب
بر شانه های پنجره - فولادی زمان
خطی به رنگ معجزه از خاطرش گذشت
حس می کند حضور خودش را در آسمان
آبی است هرچه هست و یک نور، یک سوار
هی چرخ می زنند به دورش فرشتگان
با دست گریه چنگ بزن شال سبز را
خود را گره بزن و بگو... همچنان بمان
من یک مسافر، چمدانی پر از نیاز
آورده ام برای تو با خود به ارمغان
من هم کبوترم، بره آهو، غریب، اسیر
چشم انتظار لطف تو آقای مهربان...

آهسته پلک خسته ی شب باز می شود

زیر تکان ممتد سر پنجه ی اذان

ص: 20

«حی علی الصلواہ» دو رکعت نماز شکر

در امتداد گنبد خورشیدیش بخوان...

از خواب می پرد، دهنش خشک، بی رمق

از ترس، پا، دست، دلش می خورد تکان

یک لحظه بعد طبل، نقاره، نبات، نقل

پیراهنی که پاره شد از شوق بی گمان

ص: 21

حریم قدس - وجیهه کلیدری

در این حریم هر که بیاید غریب نیست

هرکس که دل شکسته بود بی نصیب نیست

عطری که می وزد به فضا در حریم قدس

چون عطر یاس و یاسمن و عطر سیب نیست

این جا که می رسی نفست تازه می شود

دلداده می شوی و دلت بی شکیب نیست

بازار عاشقی و محبت همیشگی است

این رسم جاودانه در این جا عجیب نیست

آب حیات، آب شفا دارد این حریم

این خطه را نیاز به ناز طیب نیست

این جا دعا به اوج تمنا رسیده است

این جا دمی به جز دم «أَمَّنْ يُجِيبُ» نیست

هرکس به گوشه ای به نیایش نشسته است

سنگ صبور این همه دل جز حبیب نیست

این جا پر از هجوم صدای ملانک است

این جا صدای هیچ غریبی غریب نیست

دامان لطف - هاشم کردیاز کودکی به حضرتان خو گرفته ایم

یک چله ذکر ضامن آهو گرفته ایم

یاهو کشیده ایم و تنن تنا کنان

رقصی در این کشاکش نه تو گرفته ایم

خمخانه را شلال دو گیسوی آبشار

محراب را دو گوشه ی ابرو گرفته ایم

تا چشممان به گنبد خورشیدی رضاست

از آفتاب کون و مکان، رو گرفته ایم

حیرت نگاه عالمیانیم و سالهاست

از جلوه های گنبد تو، سو گرفته ایم

ما را به لطف غیر چه حاجت که از ازل

دامان لطف ضامن آهو گرفته ایم

ص: 23

غزل نوش - محمدرضا کوزه گر کالجي

از چشمه ی چشم تو غزل نوش شدیم

چشمان تو را هماره چاووش شدیم

وز جوشش باده ی زلال نگهت

با آینه و آب هم آغوش شدیم

ص: 24

بارگاه قدس - محمدزمان گلدرسته

گاهگاهی دل هوایی می شود

مشهدی یا کربلایی می شود

می پرد از شاخه گاهی مرغ دل

می کشد از سینه آهی مرغ دل

می رود گاهی به صحن آفتاب

شعر می خواند به لحن آفتاب

می پرد گاهی به بالا از زمین

می رود تا آسمان هشتمین

تا حریم انس پرپر می زند

بارگاه قدس را، در می زند

چشم من در حسرت خورشید بود

بی قرار حضرت خورشید بود

بوی گل می آمد اما گل نبود

هیچ جز غم در دل بلبل نبود

فکر در اوهام باطل مانده بود

قلب در بند ارادل مانده بود

روح، مشتاق دویدن تا حرم

جسم تنبل بود، کاهل مانده بود

سینه لبریز ارادات بود، لیک

پای رفتن باز در گل مانده بود

عاقبت ترکید از داغ فراق

بغض دیدارش که در دل مانده بود

ص: 25

آفتاب شرق یا شمس الشموس!

آبروی شرق، ای آقای طوس!

پشت در بودم طلب کردی مرا

غرق در شور و طرب کردی مرا

ص: 26

ماه هشتم - محمدزمان گلدرسته

با که گویم که دل خودسرانه

باز می گیرد امشب بهانه

با که گویم قرار از کفم رفت

شعر می جوشد از آشیانه

زخمه زد خامه بر ساز کاغذ

تا تغزل کند عاشقانه

بی زبانم ولی مدح مولا

می کشد از زبانم زبانه

از برای تو ای ماه هشتم

از قلم می تراود ترانه

با که گویم که دل بی قرار است

مست و لایعقل از عطر یار است

مرغ دل پر زده سوی مشهد

تا بیاشامد از بوی مشهد

ای همه هستی ام در کف تو

ساغر مستی ام در کف تو

تا خرابم نمودی رسیدم

در به رویم گشودی رسیدم

سنگ بودم ولی کردی آبم

با سلامی که دادی جوابم

من چه گویم که غرق گناهم

خسته ام بی کسم بی پناهم

ص: 27

عذر خواه آمدم در کنارت

بی خود از خود شدم بی قرارت

دست بردم به زلف کمندت

یک نظر کن بر این مستمندت

یا رضا(علیه السلام) جان؛ شبم را سحر کن

جان معصومه(علیها السلام) بر من گذر کن

ص: 28

السلام ای زمین از تو گلشن

چشم ایرانیان از تو روشن

دست جن و ملک در ضریحت

چشم کروبیان بر ضریحت

دل فدای تو و درد و داغت

جان به قربان شاه چراغت

سرمه ی چشم ما خاک پایت

جان ناقابل ما فدایت

ای خراسان معطر زبویت

غرق در نور از آبرویت

اختر تابناک ولایت

سر نهادیم ما بر ولایت

ای گل سرخ دربار احمد

هشتمین یادگار محمد

چشم ما خاک پای تو آقا

جان عالم فدای تو آقا

تاک در تار موی تو گل کرد

زهر شد، در سبوی تو گل کرد!

از تو سرسبز شد خاک ایران

مشهد از آبروی تو گل کرد

نیکی از دست های تو روئید

خوبی از خلق و خوی تو گل کرد

عشق بوسید پیشانی ات را

وقتی از گفتگوی تو گل کرد

باز شد بال آزادی از تو

معرفت از گلوی تو گل کرد

عاقبت دشمن دون ترا کشت

خوشه ی تاک مجنون ترا کشت

آه... اما که اینها بهانه است

در حقیقت دلِ خون ترا کشت!

زخم همصحبتی با حریفان

زهر دربار مأمون ترا کشت

غصه های ولیعهدی شاه

پیش از انگور ملعون ترا کشت

تربت قلب این سرزمین است!

رسم مهمان نوازی همین است

ای غریب غریبان عالم

چاک دادی گریبان عالم

ای گل پرپر آسمانی

هشتمین گوهر آسمانی

ای ملانک غلامان کویت

قدسیان ریزه خوار سبویت

ای دل و جان موسی بن جعفر (علیه السلام)

نور چشمان موسی بن جعفر (علیه السلام)

بارور ساز ایمان ما را

عفو کن جرم و عصیان ما را

از سر شوق با سر دويديم

با دلي خسته از ره رسيديم

با ضريح تو الفت گرفتيم

لطف كردي و حاجت گرفتيم

ص: 32

رواق زرنگار - یدا... گودرزی

ای ستون های زمین، گلدسته های سر بلند

ای رواق زرنگار، آینه های بند بند

ای مقرنس های چوبی، گنبد زرین کلاه

بر سر آن آستان پر شکوه بی گزند

بر سر هفت آسمان آن مهربان افراشته

چتری از بال کبوتر، از حریر و از پرند

دست او اینک پناه آهوان خسته است

بال بگشایید از شوق آهوان در کمند

کفتران آسمانی هم اسیر مهر او

می کشاند هر دلی را در رهایی ها به بند

ای حضور هشتمین! افتادگان غربتیم

دست ما را هم بگیر از لطف، ای بالا بلند

حرم پر از هیجان شد - محمدابراهیم لگزیان

به زور، قامت خود را کشید تا درگاه
نشست روی دو زانو، نگاه پشت نگاه
سلام ضامن آهو! جواب خواهد داد
سلام این من در مانده را کسی ناگاه؟
به بازوان نحیفش نهیب زد برخیز
گذاشت دست به زانو و گفت یا الله
غریب وار به سمت حرم قدم برداشت
و گفت آمدم آقا، شکسته، نامه سیاه
تمام غریب خود را تکاند و جاری شد
حرم پر از هیجان شد پر از جنون از آه
چقدر بوی کبوتر در آسمان جاریست
چقدر بوی خدا «لااله الاالله»
چگونه نام بلندت غریب خواهد بود
غریب نه؛ که صمیمی است آسمان با ماه
شبیبه شعر، صمیمانه درد دل می کرد
که دست قافیه شد از تمام او کوتاه
دو شقه شد غزل رقص خاک و خاکستر
یکی رسید به ما و یکی رسید به ماه

اگر سلام مرا بی جواب بگذاری
قسم به قفل ضریحت نمی روم آقا
نمی روم به خدا تا همیشه می مانم
دخیل بسته ام اینجا بگیر دستم را
بگیر دست دلم را بگیر و باور کن
که دل شکسته تر از من نمی کنی پیدا
تویی که آینه سرگرم دیدنت شده است
و با نگاه تو سیراب می شود دریا
و در تمام حرم ناگهان خبر پیچید
نیاز، مهمه، فریاد، شور، استغنا
قبول کن که در آشوب شعر خواهد کرد
شفاعت همه را ثامن الحجج فردا

و پاره پاره شد این شعر مثل جامه ی تو

و سربلندتر از من نشست بر درگاه

اگر چه تلخ، ولی وقت رفتن است آقا

نشسته مادر پیرم همیشه چشم به راه

هنوز صندلی چرخدار او در صحن

به شاعرانه ترین نوع عاشقی است گواه

ص: 36

مهمان خراسان - محمد ابراهیم لگزیان

آسمان آمد و در همه‌مه مهمانت شد

سربلندی که چنین سر به گریبانت شد

چشم‌های نگران همه‌ی آهوها

شاه بیت غزل شام غریبانت شد

بس که از غربت تو قصه سرایی کردم

جلوه‌ای کردی و این خطه خراسانت شد

نامی از بتگر و بت در همه‌ی شهر نماند

کفر را وسوسه کردی و مسلمانان شد

تا مگر عقده‌ای از کار و دلم باز کنی

در و دیوار حرم، دست به دامانان شد

چون به انگور رسیدم قلم آرام گرفت

و سر زلف سخن باز پریشانان شد

ص: 37

بیک اجابت - مریم مایلی زرین

آرام می شود دل بی تابم، وقتی سوی سرای تو می آید

با هر نفس که می کشم از هر سو، عطر خوش هوای تو می آید

بی شک در این دیار، شب از چشمت، رو به نماز نیمه شب آورده است

بی شک سپیده حمد و ثنا گوینان، هر صبح پا به پای تو می آید

جان می دهد سکوت نگاهم را در من هوای شوق تو می پیچد

این است عطر ساده ی دلخواهی کز صحن آشنای تو می آید

پر می شود دو چشم پر از شورم در من دویده رگ به رگ احساس

بی تاب می شود چه کنم وقتی از هر طرف صدای تو می آید

پنهان نکرد چادرم از چشمت، شوق دلم و دست نیازم را

بیک اجابت است که می بینم از سمت دلگشای تو می آید

امشب این پنجره تا صبح درخشان باز است

تا فراسوی شب و وسعت کیهان باز است

دل من می رود از شانه یک گل بالا

دست هایم به تماشای بهاران باز است

آسمان فرصت سبزی است که از پنجره ای

به شکوفایی رؤیای درخشان باز است

ماه می ریزد در مزرعه ی کوچک ده

معبری روشن تا کوچه ی باران باز است

هر طرف می روم اشراق، مرا می گیرد چار سو پنجره از مشرق ایمان باز است

می روم سمت طلوعی که پر از لاله و گل

روی این باغچه از سمت خراسان باز است

آیات خورشیدی - مصطفی محدثی خراسانی

چو آینه هر چند حیران رسیدم

ز مشکل گذشتم به آسان رسیدم

چو ابری گره در گره بغض در بغض

به باران به باران به باران رسیدم

برون آمدم از شب تیره ی تن

به آیات خورشیدی جان رسیدم

به شرق قدم های تو در نشابور

به قطعیتی فوق برهان رسیدم

نه من شیخ بودم نه با من چراغی

شگفتا به انسان به انسان رسیدم

به مهرم بنامید زین پس، به خورشید

به دروازه های خراسان رسیدم

مسافر - نرگس محمدنژاد

از راه دور آدم آقا مسافر
من از تبار چلچله های مهاجرم
بالم شکسته، حال دلم رو براه نیست
از لطف چشم های تو این گونه شاعرم
این کوله بار من پر درد است و خواهش است
بغض تمام آینه های معاصر
پشت طلای پنجره ات قفل بسته ام
شاید بهار سبز بیاری به خاطر
از ازدحام لشکر غم ها دلم گرفت
آقا تو را به محض همین عشق وافرم
یک جرعه از سبوی دو چشمت بریز که
بی تاب آن نگاه غزل خیز آخرم
آقا تمام چلچله ها زایر تواند
من در محیط جذبه ی چشمت مجاورم

یا ضامن آهو - مظاهر مصفا

بی نام و نشانیم یا ضامن آهو

بی شوکت و شائیم یا ضامن آهو

از شان تو گوئیم، شوکت ز تو جوئیم

نام از تو ستانیم یا ضامن آهو

حیران شدگانیم، خسران زدگانیم

جویای ضمانیم یا ضامن آهو

دوریم ز رویت، بگذار به کویت

یک چند بمانیم یا ضامن آهو

داریم هوایت، بگذار به پایت

اشکی بفشانیم یا ضامن آهو

بگذار به خاکت تن را بفشانیم

جان را برهانیم یا ضامن آهو

ص: 42

ما دَرَد کِشائیم، ما دُرَد کِشائیم

با درد خوشائیم یا ضامن آهو

آورده به لب جان، دل داده به طوفان

موج حدثائیم یا ضامن آهو

سر بر سر دست است، جان دل به تو بسته است

خسته دل و جانیم یا ضامن آهو

سوز دل ما را بنشان بنشینیم

بنشین بنشانیم یا ضامن آهو

بنشین که نشینیم، برخیز که خیزیم

می ران که برانیم یا ضامن آهو

سرمایه ی دردییم، درمایه ی دردییم

از درد نوانیم یا ضامن آهو

گاهی سر خاکی، خاکی به مغاکی

بی نام و نشانیم یا ضامن آهو

سرگشته سرشکیم، دل سوخته آهیم

لب بسته دهانیم یا ضامن آهو

جان شاد دلانه، از دست رسانه

پیش تو رسانیم یا ضامن آهو

ما کشته ی خود را، بر دوش کشیده

سوی تو کشانیم یا ضامن آهو

فریاد جنونیم، خون خواهی خونیم

خون گشته جنانیم یا ضامن آهو

شکوای تمامی، غوغای بنامیم

رسوای جهانیم یا ضامن آهو

لبریز ملالیم، خونین پرو بالیم

شور طیرانیم یا ضامن آهو

جوش می انگور، شور دل پر شور

اوج هیجانیم یا ضامن آهو

خرسندی درویش، درویشی خرسند

لبخند غمانیم یا ضامن آهو

با ذوق چمانه، با شوق چمانی

سوی تو چمانیم یا ضامن آهو

تب لرزه ی تسییح، لب تقته ی تهلیل

گلبانگ اذانیم یا ضامن آهو

پیراهن یوسف، تن جامه عیسی

شولای شبانیم یا ضامن آهو

شور شب تعریس، سوز تب تقدیس

قدیس مکانیم یا ضامن آهو

هوهو کن حقییم، حق حق زن هوییم

هم این و هم آنیم یا ضامن آهو

خاک ره مولا، شاهنشاه مولا

با مهر و نشانیم یا ضامن آهو

داغی که به بازوست، مُهر نظر اوست

کز ملک کیانیم یا ضامن آهو

دیوانه ی بدریم، مست شب قدریم

ماه رمضانیم یا ضامن آهو

هشیاری مستی، خاموشی فریاد

غوغای نهانیم یا ضامن آهو

میخانه تباریم، دیوانه شماریم

بر خلق گرانیم یا ضامن آهو

میخانه ی دُر دیم، دیوانه ی دُر دیم

سودای زینیم یا ضامن آهو

زنجیری زنجیر، شوریدگی تیر

تمکین نشانیم یا ضامن آهو

بی قدر و ثمنیم، فربه چو یقینیم

لاغر چو گمانیم یا ضامن آهو

آلوده ی پاکی، افلاکی خاکی

پنهان عیانیم یا ضامن آهو

هیچ همه دانیم، یا هیچ ندانیم

ما هیچ ندانیم یا ضامن آهو

آتش زنه ی دود، سودایی بی سود

دکان زینیم یا ضامن آهو

ماندیم به زنجیر چون غنچه ی تصویر

مبهوت از آنیم یا ضامن آهو

بازیچه ی تقدیر، آهو بره گر شیر

گر ببر بیانیم یا ضامن آهو

یا ضامن آهو! بینی که چننیم

دانی که چنانیم یا ضامن آهو

سروی نه زبستان، دری نه زدريا
زری نه زکانیم یا ضامن آهو
پاکیم چو ژاله، سرخیم چو لاله
چون لاله ستانیم یا ضامن آهو
ما ابر گران باد، ما باد سبک خیز
ما برق جهانیم یا ضامن آهو
در دست رسانه، در شست زمانه
تیری چو کمانیم یا ضامن آهو
رنجیده ی شهریم، غم دیده ی دهریم
مظلوم زمانیم یا ضامن آهو
از درد، روایت از غصه حکایت
از ظلم بیانیم یا ضامن آهو
بیداری فریاد، زنهاری بیداد
جویای امانیم یا ضامن آهو
یا ضامن آهو! آخرس به بیانیم
الکن به زبانیم یا ضامن آهو
حسان زمان نه، سحبان بیان نه
سهوی زلسانیم یا ضامن آهو

آتش نه که دودیم، نه مشک نه عودیم

نه عنبر و بانیم یا ضامن آهو

نه شمع و چراغیم، نه لاله ی باغیم

برگی زخزانیم یا ضامن آهو

ما در ثنایت سفتن نتوانیم

گفتن نتوانیم یا ضامن آهو

این چامه نه چامه است، در خون زده نامه است

ما قافیه خوانیم یا ضامن آهو

از بود نمودی، دودی ست زعودی

کاورده به خوانیم یا ضامن آهو

درد است و تو خوانی، ظلم است و تو دانی

ما آه و فغانیم یا ضامن آهو

نه خون و نه آب است، یا قوت مذاپ است

گز دیده چکانیم یا ضامن آهو

یا ضامن آهو - سهیل محمودی

در بند هواییم یا ضامن آهو

در فتنه رهاییم یا ضامن آهو

بی تاب و شکیبیم، تنها و غریبیم

بی سقف و سراییم یا ضامن آهو

عریانی پاییز، خاموشی پرهیز

بی برگ و نواییم یا ضامن آهو

سرگشته تر از عمر، برگشته تر از بخت

جویای وفاییم یا ضامن آهو

آلوده ی بدنام، فرسوده ی ایام

با خود به جفاییم یا ضامن آهو

آلوده مبادا، فرسوده مبادا

این گونه که ماییم یا ضامن آهو

پوچیم و کم از هیچ، هیچیم و کم از پوچ

جز نام و نشاییم یا ضامن آهو

ننگینی نامیم، سنگینی ننگیم

در رنج و عناییم یا ضامن آهویی رد و نشانیم از دیده نهانیم

امواج صداییم یا ضامن آهو

صید شب و روزیم، پابند هنوزیم

در چنگ فنایم یا ضامن آهو

چندی است به تشویش با چیستی خویش

در چون و چراییم یا ضامن آهو

با دامنی اندوه، خاموش تر از کوه

فریاد رساییم یا ضامن آهو

مجبور مخیر، ابداع مکرر

تقدیر قضاییم یا ضامن آهو

افتاده به عصیان، تن داده به کفران

آلوده رداییم یا ضامن آهو

جبران شده ی رنج، طوفان زده ی درد

دریای بکاییم یا ضامن آهو

تو گنج نهانی، ما رنج عیانیم
بنگر به کجاییم یا ضامن آهو
با رنج بیایی، در معرکه ی ری
بی قدر و بهاییم یا ضامن آهو
نه طالع مسعود، نه بانگ خوش عود
زندانی ناییم یا ضامن آهو
در غربت یمگان، در محبس شروان
زنجیر به پاییم یا ضامن آهو
رانده زنیستان، مانده زمیستان
تا از تو جداییم یا ضامن آهو
سودای ضرر ما، کالای هدر ما
اوقات هباییم یا ضامن آهو
دلخسته و رسته از هرچه گسسته
خواهان شماییم یا ضامن آهو
روزی بطلب تا یک شب به تمنا
نزد تو بیاییم یا ضامن آهو
در صحن و سرایت، ایوان طلایت
بالی بگشاییم یا ضامن آهو

با ما کرم تو، ما در حرم تو

ایمن زبلایی یا ضامن آهو

چشم از تو نگیریم، جز تو نپذیریم

اصرار گداییم یا ضامن آهو

در حسرت کویت با حیرت رویت

آینه لقاییم یا ضامن آهو

مشتاق زیارت تا جبهه طاعت

بر خاک تو ساییم یا ضامن آهو

گوهر چه نباید، گوهر چه نباید

در کوی رضاییم یا ضامن آهو

آیا بپذیری ما را نپذیری؟

در خوف و رجاییم یا ضامن آهو

مهر است و اگر قهر، شهد است و اگر زهر

تسلیم شماییم یا ضامن آهو

فریاد رسی تو، عیسی نفسی تو

محتاج شفاییم یا ضامن آهو

هر چند گنه کار، هر قدر سیه کار

بی رنگ و ریاییم یا ضامن آهو

ما بنده ی درگاه، در پیش تو اما

در عشق خداییم یا ضامن آهو

در رنج و تباهی وقتی تو بخواهی

آزاد و رهاییم یا ضامن آهو

ای چشمه ی خورشید، مهر تو درخشید

در عین بقاییم یا ضامن آهو

ما همسفر شوق، فریادگر شوق

آوای دراییم یا ضامن آهو

همخانه ی شبگیر، همسایه ی تأثیر

پرواز دعایم یا ضامن آهو

همراز به خورشید، دمساز به ناهید

در شور و نواییم یا ضامن آهو

هم صحبت صبحیم، هم سوی نسیمیم

هم دوش صبا ییم یا ضامن آهو

ما خاک ره تو، در بارگه تو

گویای ثناییم یا ضامن آهو

سوگند الستیم، پیمان نشکستیم

در عهد «بلی» ییم یا ضامن آهو

یار ضعفا تو، خود ضامن ما تو

ما اهل خطاییم یا ضامن آهو

هم مسکنت ما، هم مرحمت تو

مسکین غناییم یا ضامن آهو

از فقر سرودیم، یا فخر نمودیم

فخر فقرایم یا ضامن آهو

نه نقل فلاطون، نه عقل ارسطو

جویای هداییم یا ضامن آهو

هنگامه وهم آن کجراهه فهم این

ما اهل ولاییم یا ضامن آهو

از گوهر پاکیم از کوثر صافیم

فرزند نیاییم یا ضامن آهو

چاووش شب رزم، سرجوش تب رزم

شوق شهداییم یا ضامن آهو

ایمان به تو داریم، یونان بگذاریم

تشریک زداییم یا ضامن آهو

منشور نشابور، سر سلسله ی نور

با حکمت و راییم یا ضامن آهو

توراه مجسم گر راه به عالمجز تو بنماییم یا ضامن آهو

تا صور قیامت با شور ندامت

شایان جزاییم یا ضامن آهو

همراهی استاد، آگاهی مان داد

کز تو بسراییم یا ضامن آهو

این بخت «سهیل» است، کش سوی تو میل است

در نور و ضیاییم یا ضامن آهو

زین نظم بدایع وین اختر طالع

اقبال هماییم یا ضامن آهو

ص: 55

فرصت زمزمه - پریسا مقصودی

راهزن بود دلم، راه مرا زد آقا

قسمت این بود شوم مرتد مرتد آقا

غزلی توبه ام از دست ندانم هایم

بین تاریکی و خورشید مردد آقا

ضرری دارد اگر نیم نگاهی بکنی؟

تا شوم راحت ازین حس مجرد آقا؟

فرصت زمزمه ای را به دلم برگردان

فرصت شعر و پریشانی ممتد آقا

مدتی هست کمی روسری ام شک دارد

مدتی هست کمی بد شده ام بد، آقا

هر که پرهیزترین است برایش انگار

می رسد از در و دیوار پیامد آقا

چشم ها قصد ندارند سخاوت باشند

چشم همامان شده دیوارتر از سد آقا

و «اذا زلزلت الارض» همین امروز است

قهر کردند مگر آل محمد 2 آقا

فکر، پابوس پر از عشق ترا گم کرده است

شهر ما قبله ی عشاق ندارد آقا

نذر کردیم فقط هر که شود طوقی تر

بفرستیم به پرواز، به گنبد، آقا

سال «هشتاد و دو» از نامه ی من یادت هست

و جوابی که نوشتی و نیامد آقا

ص: 56

ولی امسال به پیوست کمی خسته ترم

خسته از چون و چرا، باید و شاید آقا

دوسه روزی ست کبوتر شده حالم، ممنون

که جنون می وزد از کوچه، مجدد آقا

ص: 57

بی پناهی انسان - مرتضی مصلح

یک شب به چشم های تو ایمان می آورم

در راه سبز آمدنت جان می آورم

در امتداد غربت این جاده ها عزیز

ایمان به بی پناهی انسان می آورم

گفتی که قلب های پریشان بیاورید

باشد، به روی چشم، پریشان می آورم

عمری شبیه عابر این چشم های خیس

هر شب، برای پنجره باران می آورم

وقتی که چشم های تو لبخند می زنند

از من تو جان بخواه، به قرآن می آورم!

ص: 58

هشتمین بهار - حیدر منصوری

من کیستم؟ کبوتر بی آشیانه ات
محتاج دست های تو و آب و دانه ات
نامت بلند مثل غزل های آسمان
هشت آسمان نشسته به ایوان خانه ات
از کوچه باغ های نشابور رد شدی
با کوله باری از غم غربت به شانه ات
دل در مدینه عاشق روی تو شد ولی
از کوچه های توس گرفتم نشانه ات
دست من و ضریح تو ای هشتمین بهار
امشب دلم عجیب گرفته بهانه ات...

ص: 59

شهد شهود - کبری موسوی

عشق آرمیده در خنکای رواق ها

جاری است شور در همه جای اتاق ها

انگار می رسند به دلانی از بهشت

دیوارهای آینه کاری و طاق ها

زیباست آن چه دیده ام اما حضور توست

راز شکوه این همه سبک و سیاق ها

این بیت ها تلنگر بال کبوتر است

از دور دست فاصله ها و فراق ها

از منتهی الیه کویری که ریخته است

شور تو، طعم شیر و عسل در مذاق ها

شهد شهود و کشف مضامین بی بدیل

ها! این غزل پر است از این اتفاق ها

ص: 60

این بند آخری غزل آهوی کوچکم!

شاید به دست او برهی از محاق ها

ص: 61

کوچه های غریبی - هادی منوری

امشب دل خسته ام را پر کرده حال و هوایت
ای کاش همچون کبوتر پر می زدم در فضایت
این جا ملایک یکایک، پرهای خود را گشوده
تا فرشی از گل بیارند بر بام و صحن و سرایت
نذر ضریح تو کردم، دار و ندار دلم را
شرمنده چیزی ندارم جز این بریزم به پایت
آهوی چشم مرا از بیهوده دیدن رها کن
تا ذره ذره بینم دل را در آینه هایت
هرچند لبریز دردم، می سوزم و سرد سردم
این گونه گر می پسندی من راضی ام به رضایت
همسایه ی شهر عشقم، اهل خراسان امروز
از کوچه های غریبی پر می کشم تا ولایت

ص: 62

عاشقان را کو پناهی غیر توس - علی موسوی گرمارودی

ای دل من آتشین آهی بر آر

تا بسوزی دامن این روزگار

روزگار مردمی ها سوخته

چهره ی نامردمی افروخته

کینه ها در سینه ها انباشته

پرچم رنگ و ریا افراشته

دشت سبز اما زخار و کاکتوس

وز تبر شد همیشه عود و آبنوس

آب دریا تن به موج کف سپرد

موج دریا اوج را از یاد برد

جان به لب شد از ریاکاری شرف

خوب بودن مُرد و بودن شد هدف

آب هم آینه را گم کرده است

سنگ در دل ها تراکم کرده است

تیرگی انبوه شد پشت سحر

صبح در آفاق شب شد در به در

نغمه های عشق هم خاموش شد

این قلندر باز شولا پوش شد

ارغوان روی او کم رنگ شد

پرنیانش همنشین سنگ شد

خاک را از خار و خس انباشتند

یاس را در کرت شبدر کاشتند

ص: 63

نامرادی را دوا در کار نیست

مهر دارو، در دل بازار نیست

گر دلی مجروح گردد از جفا

نیست گلخندی که تا یابد شفا

نسخه ای نو در فریب آورده اند

بوسه، دارویی که پنهان کرده اند

در دل این روزگار پر فسوس

عاشقان را کو پناهی غیر توس

ص: 64

ای شفا بخش دل بیمار ما
چاره ای کن از نگه در کار ما
خیل صیادان که در هر پشته اند
آهوان دشت ها را کشته اند
تا نهد دل در رهت پا در رکاب
اشک پیش افتاد و دل را زد به آب

ص: 65

جلوه گاه شمس الشموسى - سيد حسين مويد

ای خوب به همسایگیت مفتخریم

باشد که به این بهانه سودی ببریم

نام تو علی و صفتت حیدری است

ما شیفته ی آن پدر و این پسریم

تا جلوه گاه شمس شموس است اینجا

پیداست که بی نیاز شمس و قمریم

بخشندگی یت کار خودش را بکند

هرچند که ما گدای بی پا و سریم

این جان ضعیف را زدست آتش

باشد که به یک نگاه تان در ببریم

ص: 66

چشمه لبخند - سید حسین مؤید

ای جلوه گاه دیده ی بی جلوه گاه من
پشت و پناه قامت بی تکیه گاه من
ای هشتمین بهار خدا در دل زمین
من را ببین و اشک هر از چندگاه من
گل ها شکفته اند ز پیغام رحمت
چشم انتظار لطف توام ای پناه من
ای بهترین بهانه خلقت تو آگهی
از سر نیمه های شب و از پگاه من
جاری شدند چشمه لبخندها ز تو
جاری اگر شده است به فرمانت آه من
قلب تو را خلیده ام از خار معصیت
بر من مگیر خورده و بر این گناه من
تنها چراغ روشن شب های من تویی
امید بسته بر تو دل رو سیاه من

یک دریاچه فانوس - علی مهدی زاده

ای که رهایی چون نسیم عطر شب بو

در من پرستو در پرستو در پرستو

دارد عذابم می دهد این تشنگی ها

افتاده ام دیگر در اینجا از تکاپو

جانم به لب آمد از این تاریکی محض

پس جذبه های روشن خورشیدی ات کو؟

خواب تو را دیدم تو را! افشانده بودی

بر آبشار شانه ات امواج گیسو

او بود و باران بود و یک دریاچه فانوس

من بودم و من بودم و من بودم و او

آیا پناهم می دهی ای ضامن عشق!

تنها شدم تنهاتر از یک بچه آهو

ص: 68

چشم های سترون - مریم مهرآذر

تا در مسیر کوچ کبوترها، در سر هوای خوب تو را دارم
باران چشم های سترون را آقا فقط به سمت تو می بارم
با یک فریب با طمع گندم، تسلیم شد به وسوسه ای آدم
حتی بدون وسوسه ی تسلیم، آماده ام که دل به تو بسپارم
بال پریدنی بده من را تا، در آسمان سبز تو گم باشم
دست من است و دامن تو آری! دست من است و خواهش بسیارم
این شانه ها و بار گناه من این تو و مهربانی بسیارت
می خواستم که ضامن من باشی چشم طمع به لطف شما دارم
خورشید در طواف ضریح تو می تابد این شکوه مقدس را
نوری ببار قلب مرا آقا این گونه در مضایقه نگذارم
تقسیم شد شبی که نبودم من این آسمان آبی همواره
آقا منم و شور غزل از تو تا در حصار این همه دیوارم

قطعه ای از باغ بهشت - عصمت میرزایی

شود آیا که دگر بار دری باز شود؟

عشق با گرمی دیدار تو آغاز شود؟!

خواندی ام، آمدم و بار دگر نیز مرا

لطف دیرین تو باید که سبب ساز شود

تا به شوق تو کبوتر شوم و بال مرا

آسمان حرمت، عرصه پرواز شود

شاهی و خیل گدایان درت می دانند

هر که افتاد بر این خاک، سرافراز شود

ای خوش آن روز که با دست نوازشگر تو

«گره از کار فرو بسته ی ما باز شود»

مشهدت قطعه ای از باغ بهشت است، سزد

که خراسان به جهان از تو سرافراز شود!

ص: 70

زیبید این نام بر این ملک از آن رو که مدام

صبحش از مشرق چشمان تو آغاز شود

ما غریبیم، در این وادی و ما راست هنوز

چشم امید کزین خانه دری باز شود!

آرزو مندم و گر باز بخوانیم به مهر

پای وامانده ز راهم پر پرواز شود

حد من نیست به مدح تو سخن ساز کنم

شرح عشق است اگر لایق ابراز شود!

ص: 71

پنجره فولاد - میرهاشم میری

ای قلب جهان تپیده در میعادت

جانداروی خیل دردمندان یادت

بگذار ببندم دل پر دردم را

با رشته ای از پنجره ی فولادت

ص: 72

ابره‌ای اجابت - پروانه نجاتی

کجا؟ کجا؟ چه شتابی است در پرستوها

کدام سمت افق می‌دوند آهوها

در این سکوت معطر در این هوای غریب

چقدر عاطفه باریده روی شب بوها

مسافران سراسیمه می‌رسند از راه

کبوترانه، غریبانه، از فراسوها

ضریح، شعله‌ای از چشم‌های ملتهب است

در ازدحام فروزان این هیاهوها

و ابره‌ای اجابت بهانه‌ها دارند

زمان تکیه سرها به بغض زانوها

ص: 73

ذکر رضا (علیه السلام) - حمیده نجاریان

از آسمان آبی، این قطعه سهم ما شد
اینجا که قبله گاه دل مشهدالرضا (علیه السلام) شد
این آستان که جای پرواز قدسیان است
یک گوشه از بهشت زیبای کبریا شد
هر جای خاک پاکش سرشار عشق و نور است
تابنده مهر و ماهش از حضرت رضا (علیه السلام) شد
بر گنبد طلایش از دل دخیل بستیم
باران اشک شادی مهمان دیده ها شد
بوی گلاب و عطر انفاس مصطفایی
بانغمه ی مؤذن همراه و هم صدا شد
شد وقت استجابت، وقت نماز حاجت
امشب تمام دل ها سجاده ی دعا شد
گویا خدا به جان ها روحی دوباره بخشید
از شوق مقدم گل لب ها به خنده وا شد

دیشب اناری گریه می کرد - جواد نسیمی

آمد و از شرق اهورا شعر باراند، توحید را در بندبند شهر افشاند
باشد که در ذهن قملدان ها بکارند، تصویرهایی را که می رفتند از یاد
دریا در آغازش به پایان فکر می کرد، خاک از بلوغ کند گندم رنج می برد
شاهین دستش را به سمت آسمان برد، چند آسمان دریا که از دستانش افتاد
می گفت می خواهد که تکبیر زلالی، مثل حقیقت در بیابان ها بخواند
عطر سپیدی بر تمام خویش پاشید، پای برهنه در خیابان راه افتاد
تاریکی اما بر سپیدی جاده را بست، تکبیر در حلقوم صبح عید جاماند
از نیمه های راه بغض آلود برگشت... بیدار شد، بیدار شد، بیدار بیدار

حالا منم تصویر سرخ بغض هایت... شب گریه هایت... غربت گل زخم هایت

دامن بیفشان تا به دامانت بریزد، دل ضجه های گریه ام... فریاد فریاد

آن سوتر آقا هرکسی در خویش، با خویشان در گیرودار نام و نان و آشیانه ست

سردابه های درد پشت پلک هامان تصویر اوج شعرهامان زخم آباد

رسوای امروزیم از دیروزهامان! شرمنده از فردای پوچ رنج هامان

مثل کبوتر کاش می شد ساده باشیم، شاید کسی سمت ضریحت می زدم داد

دیشب اناری سرخ دیدم گریه می کرد می گفت سرخ گونه هایم رو سیاهی ست

می گفت: رسوا کرد رسوا کرد رسوا... می گفت: رسوا کرد ما را آدمیزاد

لب و پنجره - مجتبی نظام آبادی

اینجا که تمام روز در شب جاریست

گلبوسه ی زائران مرتب جاریست

برخورد لب و پنجره ی فولادت

افشاندن جانی ست که بر لب جاریست

ص: 77

شهاب ها - مجتبی نظام آبادی

شهاب ها که به هرسوشتاب می نوشند

دو جرعه سوسو از این آفتاب می نوشند

زدست های پر «اَمَّنْ یُجِیْبُ» گلدسته

ستارگان عطش استجاب می نوشند

هنوز ساقه انگورهای تاکستان

به جرم خون جگری اضطراب می نوشند

هنوز هرچه گرفتار و هر که مضطرب است

از آبشار نگاهت جواب می نوشند

و تشنه تشنه کمان های خسته از صیاد

میان دشت پر آهو سراب می نوشند

نمی شود نسرایبی از این حرم وقتی

که واژه ها زضریح التهاب می نوشند

ص: 78

نماز کبوتر - مجتبی نظام آبادی

نشست بر لبه ی حوض، شست بال و پرش

وضو گرفت کبوتر و تازه شد جگرش

کشید مسح دو پا را به خیزی نوک بال

قیام قامت گلدسته بود در نظرش

وزید از نفس اش هرم یک اذان قوقو

که فوج فوج کبوتر نشست دور و برش

صدای قدسی نقاره صحن را پر کرد

پرید طفل دخیلی به دامن پدرش

چه می کنی تو مگر ای غریب بنده نواز؟

که ساده می شود این قدر زائرت سفرش!

برای آن که نیفتد ز چشم تو صیاد

زکوچه های پر آهوی توست رهگذرش

کبوترت که همیشه وضوست، در پرواز

خدا کند که نبیند گزند، بال و پرش

بلی، رسیده به جایی کبوترت، آقا!

که می توان به نماز ایستاد پشت سرش

دست دعا - مجتبی نظام آبادی

رقص باد است و پرچم و گنبد، بین هفت آسمان پدیدار است

زایران اشک شوق می ریزند، خوش به حال دلی که بیدار است

خوش به حال کبوتران حرم، زایران همیشه ی آقا

آسمان را دخیل می بندند بال در بال عشق بسیار است

نکند دل شکسته بر گردی... نکند دست خالی از برکات

گریه کن، ساحت مقدس او آه دلخسته را خریدار است

گرهی باز شد، کسی انگار، حاجتش را گرفته از حضرت

لحظه ها از نیاز سرشارند، دست های دعا چه پر بار است

شور عشق و جنون تماشایی است، سایه لطف او اگر چه وسیع

دل من این که مانده است هنوز، در تب خویشتن گرفتار است

ص: 80

تبسم کبوترها - مجتبی نظام آبادی

ذکر است تکلم کبوترهایت

قربان تبسم کبوترهایت

ای کاش جونوک زده ای بودم من

در کاسه ی گندم کبوترهایت

ص: 81

پرستوی حرم - مجتبی نظام آبادی

پرچمت دست تکان می دهد از روی حرم

می کشد جاذبه ات باز مرا سوی حرم

خرمنی بال بیاویز به بازوهایم

تا شوم بر لب گلدسته پرستوی حرم

آن قدر شوق وزیدی که ملایک دارند

هوس خواندن یک حنجره یاهوی حرم

می نشیند به دل از بس که پر از خاطره است

سفر مشهد و تسبیح تو و بوی حرم

زیر باران صفای نفس نقاره

میل برگشت ندارد دلم از سوی حرم

ذره ذره شوم ای کاش شهید صحتت که بوسیده شوم با لب جاروی حرم

ص: 82

شهادت - مجتبیٰ نظام آبادی

دیدیم که صحن بوی باران می داد

هر کنج حرم به گریه امکان می داد

در روز شهادت شما، حضرت عشق

خورشید کنار گنبدت جان می داد

ص: 83

این پرنده... - الهام نیریان

این پرنده ی بدبخت، لای این همه تکرار

این سیاهی مضحک، این صدای قار و قار

گوش می کنی یا نه؟ که چه قدر تنها بود

قبل اینکه دورت هی... هی بچرخد و هر بار

این همه کبوتر در آسمان ببیند... و...

سمت گنبدت آید این کلاغ بی مقدار

این شبی که افتاده توی صحن جمهوری

یک کلاغ سرگردان، توی مانتو و شلوار

هی نُه شب جمعه، توبه می کند، توبه

هی کمیل و هی گریه... هی دعا و استغفار...

: این کلاغ می خواهد که کبوترت باشد

: این کلاغ می خواهد... جان بده به این مردار

ص: 84

آرامش حضور - بهروز یاسمی

نشسته ام به شفاعت، مرا جواب مکن

از استجاب عشق من اجتناب مکن

مرا که تشنه ی عطشان چشمه ات شده ام

اسیر وسوسه ی ساکن سراب مکن

مرا که دلخوش آرامش حضور توام

دوباره دستخوش موج اضطراب مکن

امام هشتم من، ای امام هشتم من

که گفته حاجت این مرد مستجاب مکن؟

نهاده ام به ضریحت، سر ارادت و عشق

از آستان امیدت، مرا جواب مکن

ص: 85

رواق سحر - حسن یعقوبی

نقاره ها زشوق تو دارند گفت وگو
پیچیده در رواق سحر، عطر سبز هو
از خویش می شوند رها فوج کفتران
در سایه سار این همه سیمرخ آرزو
در آستان قدسی ات ای قبله گاه مهر
هستند لحظه های حرم، دائم الوضو
بنگر غریب خسته ی حیرت نصیب را
در ازدحام آینه ها، غرق جست و جو
این سایه ی مکدر و در مانده آمده ست
از خاک در گه تو کند کسب آبرو
مثل همیشه چشم به راه نگاه توست
این زائر نشسته در ایوان روپرو

آقا! دعا کن - شهریار یکی زاده

آقا! دعا کن دست هایم را، شعری درونش پانمی گیرد

وقتی سرانگشتان سبز تو نبض غزل ها را نمی گیرد

از مشرق پیشانی ات هر صبح، بارانی از آینه می بارد

خورشید بی هرم نفس هایت کار تبش، بالا نمی گیرد

من قانعم سهم نگاهم را، یک جرعه نور و آینه کافیت

یک کهکشان خورشید - می دانم - در آسمانم جانمی گیرد

پا در گریز و تشنه... سرگردان... با من بگو این ضامن آهو

زخمی ترین آهوی دنیا را در سایه اش آیا نمی گیرد؟

این روزها حال دلم ابريست، آقا دعا کن چشم هایم را

این روزها وقتی که باران هم دست نگاهم را نمی گیرد

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

